

چالش‌ها و تعارضات سیاست خارجی بایدن در غرب آسیا

دردسرهای عظیم!

ماها یحیی
مدیر مرکز خاورمیانه بنیاد کارنگی

متن حاضر ترجمه بخش‌هایی از مقاله «اولین سال بایدن در خاورمیانه: اهداف ستودنی و تناقضات فراوان» است. آنچه در مورد یک سال اخیر ریاست‌بایدن مسلم است، این است که ایالات متحده آمریکا کماکان سیاست دو دولت گذشته در کاهش حضور نظامی در غرب آسیا را ادامه می‌دهد. از سوی دیگر، اهداف بلندپروازانه گذشته مانند دموکراتیزه کردن کشورهای غرب آسیا، با اولویت‌های مهم‌تری از جمله تضمین ثبات منطقه، جایگزین شده‌است. برای این منظور، دولت بایدن بر دو هدف خاص تمرکز کرده است؛ این کشور از یک سو، به دنبال بازگشت به برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)، بین ایران و ۵+۱، به‌عنوان ابزاری برای اجتناب از مسابقه تسلیحاتی در منطقه است و از سوی دیگر، بر مبارزه با تهدیدات تروریستی که ممکن است قلمرو ایالات متحده را تهدید کند، متمرکز شده است.

با این حال، آن نقص عمده که در اینجا قابل ذکر است، این است که هر یک از این اهداف، اغلب به‌صورت جدا از یکدیگر ملاحظه می‌شوند؛ در حالی که چالش‌های منطقه‌ای که واشنگتن با آن مواجه است به هم مرتبط هستند، اما تحلیل‌ها و سیاست‌های اجرایی در مقابله با آن در عمل، این‌گونه نیستند. این پویایی اهداف، می‌تواند واشنگتن را تضعیف کند و به همین دلیل است که دولت [امریکا] باید در اصلاح رویکردها و سیاست‌هایی که چالش‌های منطقه‌ای را متراکم و پیچیده‌تر می‌کند، وارد شود؛ در غیر این صورت، نه تنها اقدامات آمریکا ثبات و امنیت بیشتری را به همراه نخواهد داشت، بلکه عکس آن اتفاق خواهد افتاد.

■ **به دنبال یک محیط منطقه‌ای پایدار**

هدف اصلی ایالات متحده، یعنی ایجاد یک محیط منطقه‌ای پایتاث - که به آمریکا اجازه می‌دهد تا از نظر نظامی، غرب آسیا را ترک کند - در عمل پیر از تناقض است؛ چراکه خلأ قدرتی که پس از آن ایجاد شده، زمینه‌بخشدر منافع امنیتی و نفوذ و استقلال کشورهای منطقه را فراهم کرده است و چنین روندی منجر به ایجاد نوعی چندپارگی شده که از ثبات، گریزان است. به‌عنوان مثال، امارات متحده عربی که زمانی یک بازیگر نسبتاً کوچک منطقه‌ای بود، اکنون در امتداد شاخ آفریقا و در یمن، تونس، لیبی، سودان و حتی مصر نفوذ دارد. ترکیه که بیش از یک دهه نگاهش را به اروپا دوخته بود، اکنون در شرق مدیترانه، شمال آفریقا، سومالی، سوریه، عراق و قطر فعال است. مهم‌تر از همه، شاید این باشد که ایران همچنان از شکاف‌ها در چندین کشور عربی برای گسترش نفوذ منطقه‌ای خود استفاده می‌کند.

اما آن حادثه ترسناک همیشگی، یعنی درگیری اعراب و اسرائیل، نمونه خوبی از پیچیدگی محیط منطقه است. البته اقداماتی برای افزایش نگاهم انجام شده است؛ مانند طرح معاهده «آبراهام» بین اسرائیل و چند کشور عربی که دولت بایدن از آن حمایت کرد. با این حال، نتیجه آن، ثبات نخواهد بود؛ چراکه یکی از انگیزه‌های این توافق، ایجاد ائتلاف‌هایی علیه ایران بود که این امر می‌تواند زمینه بروز درگیری‌های نظامی در در آینده تسهیل کند. علاوه بر این، این توافقنامه‌ها، اصل «زمین

در برابر صلح» را که زمانی برای مذاکرات بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها محوریت داشت، معلق کرده است. زیرا از یک طرف، به اسرائیل اجازه می‌دهد تا به شهرک‌سازی در کرانه باختری و اطراف بیت‌المقدس ادامه دهد و از سوی دیگر، همین تعلیق، حل مناقشه را پیچیده و راه حل «دو دولتی» را غیرممکن کرده است.

با توجه به روابط قدرت‌های بزرگ، خلأ امنیتی که امریکایی‌ها در خاورمیانه ایجاد کرده‌اند، به رقبای اصلی جهانی آن، یعنی چین و روسیه، اجازه داده است تا به دستاوردهای قابل توجهی دست یابند. مثلاً از سال ۲۰۱۵ روسیه از بی میلی آمریکا برای دخالت در سوریه بهره برده و با حداقل سرمایه‌گذاری به نتایج دیپلماتیک و نظامی قابل توجهی دست یافته است یا چین به تعمیق روابط اقتصادی و دیپلماتیک خود با کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا پرداخته است. این کشور همچنین مجامع دیپلماتیک چندجانبه از جمله مجمع همکاری با کشورهای عربی را راه‌اندازی کرده و توافقنامه‌های متعددی را با مصر، ایران و عربستان سعودی امضا کرده است. یکن حتی به ریاض در توسعه ظرفیت موشکی بالستیک کمک کرده است. برای کشورهای خاورمیانه، روابط با چین، راهی برای تنوع بخشیدن به مرادآتشان با قدرت‌های جهانی، یا به تعبیر دیگر، گریز از نفوذ آمریکا است.

همچنین، یک نقص منحصر به فرد دیگر هم در روند کاهش تعهدات آمریکا در غرب آسیا وجود دارد؛ آمریکا در حالی دموکراسی و حقوق بشر را از اولویت‌هایش کنار گذاشته که دفاع از دموکراسی و حقوق بشر، جنبه‌های بنیادی هویت [سیاسی و تاریخی] ایالات متحده را نشان می‌دهد و مقامات امریکایی همواره در مواضع شان آنها را برای ثبات اجتماعی و سیاسی، ضروری اعلام کرده‌اند. به بیان دیگر، واشنگتن امروز قدرت کمتری برای فشار برای تغییر دموکراتیک دارد و در تأمین منافعش نیز همچنان رویکردهای ارزش محور غلبه دارد. به‌عنوان مثال، اگرچه ایالات متحده در مورد سابقه حقوق بشری مصر ابراز نگرانی کرده بود؛ اما در ژانویه سال جاری فروش ۲۰۵ میلیارد دلاری تسلیحات به این کشور را تصویب کرد. چنین رفتاری فضای بیشتری را برای دولت‌ها ایجاد کرده است تا به فعالیت‌های ضددموکراتیک و نادیده گرفتن حقوق بشر بپردازند.

■ **باز هم توافق هسته‌ای با ایران**

مذاکرات در روین برای احیای برجام هنوز به نتیجه نرسیده است. ایالات متحده با چالش دوگانه تعامل و مهار ایران مواجه شده است. در حال حاضر، مشخص نیست که آیا تهران به شرایط تحمیلی برجام بازخواهد گشت یا خیر. اگر توافقی حاصل نشود و ایران به مرحله توسعه توان هسته‌ای نزدیک شود، کشورهای اطراف نیز به احتمال زیاد به‌دنبال گسترش برنامه‌های هسته‌ای خود بروند و اسرائیل هم متعاقباً به فکر حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران خواهد افتاد. عواقب چنین رخدادهایی برای منطقه می‌تواند فاجعه‌بار باشد. در واقع، این همان نتیجه‌ای است که واشنگتن امیدوار است با احیای برجام از آن ممانعت کند.

با این حال، آیا عکس آن صادق است؟ اگر توافق هسته‌ای دوباره

اجرای می‌شود، یا حتی اگر توافق کمتری حاصل شود، آیا ثبات تضمین می‌شود؟ احتمالاً نه. احتمالاً درصورت توافق، افزایش حمایت مالی ایران از حزب‌الله، زمینه را فراهم می‌کند تا حزب‌الله با استفاده از فروپاشی اجتماعی و اقتصادی و از طریق طرح‌های حمایتی و امنیتی، نفوذ خود را در لبنان گسترش دهد. همچنین به ایران این امکان را می‌دهد که به تسلیح حزب‌الله در برابر اسرائیل ادامه دهد. به طور مشابه، در یمن نیز کمک‌های مالی ایران به انصارالله، درگیری را در آنجا تداوم می‌بخشد و همچنان مشکلاتی را برای امنیت ملی عربستان ایجاد می‌کند. همچنین، کنترل انصارالله بر بخش‌هایی از نوار ساحلی در غرب یمن به این گروه اجازه می‌دهد تا ترافیک دریایی بین‌المللی در دریای سرخ - بویژه در نزدیکی تنگه راهبردی باب‌المندب - را تهدید کند.

بنابراین، این توافق به طرز متناقضی، برای اجتناب از مسابقه تسلیحاتی و تقویت ثبات منطقه‌ای، ممکن است به بی‌ثباتی و در نتیجه، خرید تسلیحات بیشتر منجر شود. ■ **نگه داشتن افراط‌گرایان در غرب آسیا**
در نهایت، مبارزه با تروریسم یکی از محورهای اصلی نگرانی‌های آمریکا در خاورمیانه است. با این حال، دولت بایدن تنها با تمرکز امنیتی بر این مشکل، اشتباهات دولت‌های قبلی را تکرار می‌کند. بازی موش و چکش (Whac-a-Mole) با افراط‌گرایان - به معنای شکست دادن آنها در یک مکان، به شیوه‌ای که دوباره در جای دیگر قیام کنند- بیهوده است. هنگامی که گروه‌های افراطی شکست می‌خورند، باید توجه بیشتری به عواقب آتی آن صورت بگیرد. این به معنای بهبود حکمرانی و انجام بازسازی عادلانه از طریق فراهم کردن فرصت‌ها و امکانات برای افرادی است که تحت تسلط این گروه‌ها زندگی کرده‌اند.

■ **دستورالعمل‌های سیاستی ممکن**
راه‌های خروج از تناقضات در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا چیست؟ به نظر می‌رسد اولین و اساسی‌ترین گام، بازنگری در سیاست‌ها با هدف کسب اطمینان از سازگاری و انسجام [نظری و عملی] آنها با یکدیگر است. با توجه به بهم پیوستگی مسائل متحده منطقه، ایالات متحده نمی‌تواند در نظام‌های تحلیلی مجزا و چندگانه به این مسائل بپردازد. این رویکرد یکپارچگی باید بر دو پایه استوار باشد: نخست،

اینکه از آنجایی که آمریکا تمرکز خود را به سمت رقابت با چین معطوف کرده، به جای اینکه فضایی غیرقابل پیش‌بینی را برای همه بازگذارد، باید خلأ ایجاد شده در غرب آسیا را پر کند و ثابا، باید به حوزه‌های منازعات همیشگی، با ایده‌هایی جدید، توجه کند تا مطمئن شود که اینها، اهداف اصلی اش را تضعیف نمی‌کنند. اولین گام در این مسیرها این است که آمریکا با متحدان و رقبای خود تلاش کند تا پایه‌های معماری جدید امنیتی منطقه‌ای را پی‌ریزی کند، که این خود می‌تواند زمینه‌ای برای گسترش دامنه سیاست توسعه منطقه‌ای آمریکا را فراهم کند. واقعیت این است که نظم قدیمی از بین رفته و نظم جدیدی در حال شکل‌گیری است، بنابراین، آمریکا، روسیه و چین، با وجود اختلافاتشان، همگی بر لزوم تضمین ثبات مطلوبشان در غرب آسیا و شمال آفریقا باید توافق کنند. همین امر در مورد بسیاری از کشورهای منطقه که از جنگ خسته شده‌اند

صدق می‌کند، زیرا درگیری‌ها در سوریه، یمن و لیبی فرسایشی شده و به بن‌بست رسیده است.

در حوزه امنیتی، اولویت ایالات متحده باید تسهیل روند ائتلاف‌سازی دربرابر ایران - به مثابه نقطه شروعی برای پرداختن به پیامدهای منفی رفتار این کشور- در منطقه باشد؛ آمریکا می‌تواند و باید این



کار را انجام دهد؛ زیرا از این طریق است که می‌تواند ردیای نظامی خود در منطقه را کم‌رنگ کند.

اگر هم ایران از مشارکت در برنامه آمریکا برای آینده منطقه امتناع کند، ایالات متحده می‌تواند کشورهای عربی را به سوی یک واکنش جمعی عملی علیه اقدامات ایران تشویق کند. اگر برنامه آمریکا در چهارچوب برجام اتفاق بیفتد، چنین تلاشی می‌تواند ایران را مجدداً در نظم منطقه هضم کرده و در عین حال، اجماع و موضع مشترکی از طریق همکاری با چین و حتی روسیه علیه فعالیت‌های تهران ایجاد کند.

هر رژیم امنیتی منطقه‌ای باید شامل توافق درمورد وضعیت سوریه باشد؛ واشنگتن می‌تواند با سایر اعضای ۵+۱ برای تعیین شرایط برای عادی‌سازی رابطه اعراب و دولت سوریه همکاری کند. دلیل توصیه چنین ساختاری این است که به کشورهای اروپایی، روسیه و چین و بسیاری از کشورهایی که در سوریه منفعی دارند، اطمینان می‌دهد که مشکلات ناشی از درگیری سوریه و مهم‌تر از همه، سرنوشت میلیون‌ها پناهنده سوری در اروپا، قابل حل است.

جهت دوم تلاش‌های ایالات متحده می‌تواند معطوف به ایجاد ابتکاراتی در گفت‌وگوهای منطقه‌ای فعلی باشد. به این ترتیب، ایالات متحده تلاش‌هایی را که برای تعیین جنبه دینامیک دارد ، تقویت خواهد کرد. برای مثال، همان‌طور که مذاکرات برجامی در جریان است، واشنگتن باید همزمان از مذاکرات جاری عربستان و ایران هم حمایت کند. عربستان سعودی و ایران در مذاکراتی که توسط عراق تسهیل می‌شود، شرکت کرده‌اند و ایالات متحده می‌تواند برای تقویت موضع عربستان تلاش کند و اطمینان حاصل کند که نتیجه آن بر تثبیت وضعیت در مناطق کلیدی تحت نفوذ ایران از جمله یمن، لبنان، عراق و سوریه تأثیر دارد. به این ترتیب، با این کار، به رفع نگرانی بسیاری از کشورهای عربی مبنی بر اینکه «احیای برجام به ضرر آنها تمام خواهد شد» کمک خواهد کرد.

سومین جهت رفتار ایالات متحده، همان‌طور که اشاره شد، طرح ایده‌های جدید و ابتکاری برای کمک به حل و فصل درگیری‌های سنتی منطقه است. نمونه بارز آن مناقشه فلسطین و اسرائیل است. تشدید درگیری‌ها در منطقه علاوه بر آنکه امکان تشکیل یک دولت آپارتاید در اسرائیل را فراهم کرده و اجازه نقض فاحش حقوق فلسطینیان را می‌دهد، توان تبدیل دشمنی منطقه‌ای کوچک به یک تخاصمی وسیع بین ملل منطقه را هم به نحو بالقوه دارد. اگر کشوری مانند ایران، گروه‌های شبه‌نظامی را با تسلیحات پیشرفته‌تر مسلح کند، می‌تواند چالش‌های امنیتی جدی ایجاد شود. با توجه به این موضوع، واشنگتن باید چهارچوب نظری و عملی جدیدی را برای حل این مناقشه در نظر بگیرد. این درگیری‌ها همچنین می‌تواند به دور شدن از چهارچوب «اسلو» و راه حل «دو دولت» برای تأمین حقوق مسلم فلسطینی‌ها منجر شود. فراموش نکنیم که ثبات منطقه‌ای، فقط به معنای مدیریت تنش‌های فعلی نیست، بلکه پیش‌بینی بازگشت تنش‌های حل نشده در آینده هم هست.

نگاهی به بنیادهای نظری سیاست خارجی آمریکا و تعارضات عملی آن

لیبرالیسم کاغذی و رئالیسم عملی

امیر فرشیاغ
روزنامه‌نگار

نظریات معاصر روابط بین‌الملل، عمدتاً در دو دسته رئالیسم و لیبرالیسم طبقه‌بندی می‌شوند. نظریات واقع‌گرا، یا شرارت ذاتی انسان را بنیاد پی نظمی روابط بین‌الملل می‌دانند یا صرفنظر از مفروضات انسان‌شناختی، ساختار ذاتی آثارشیک جهان را اساس خود قرار می‌دهند و همین تئور، مبدا انشقاقات متأخر نظریات واقع‌گرا در دوره معاصر بوده است. نظریات رئالیستی، دولت‌ها را تنها عامل تعیین‌کننده در نظم جهانی می‌دانند و هیچ عامل استعلایی فراتر و فائق بر اراده دولت‌ها - اعم از امر اخلاقی یا الهیاتی - را چندان به رسمیت نمی‌شناسند. در مقابل باید به نظریات لیبرال اشاره کرد که مفاهیمی همچون صلح پایدار، اصول اخلاق بین‌المللی، چندجنبه‌گرایی و امثالهم را به مثابه پیش‌فرض ملاحظه می‌کنند. ریشه این دو نظریه کلان را در عمق تاریخ اندیشه سیاسی می‌توان جست‌وجو کرد؛ اما صورت متحد آن دورا باید در افکار توماس هابز و امانوئل کانت جست‌‌جویات هابز به عنوان یک متن کلاسیک رئالیستی و رساله به سوی صلح پایدار کانت را هم باید به عنوان مانیفست نظریات لیبرالیستی روابط بین‌الملل تلقی کرد. علت ذکر این مقدمات در این نوشتار این بود که به مذهب سیاست خارجی آمریکا در منطقه غرب آسیا و تعارضات نظری و عملی آن با سهولت بیشتری پرداخته شود. در این نوشته، از یک‌سو، مفروضات نظری و پایه‌هایی که امریکایی‌ها سعی در توجیه اقداماتشان برحسب آنها دارند، مورد بازخوانی، واکاوی و ایتیمارسنجی قرار خواهند گرفت و از سوی دیگر، اجمالاً به نظم آینده منطقه و سناریوهای احتمالی کلان در این خصوص پرداخته خواهد شد.

■ **انسجام‌گرایی میناگرایی؟**

تقابل نظریات انسجام‌گرا و میناگرا را در ساحت‌های مختلف می‌توان جست‌وجو کرد؛ از جمله در معرفت‌شناسی و کشف نظریه صدق باور‌ها یا در روش‌شناسی عمومی و سایر حوزه‌ها ازجمله همین روابط بین‌الملل. میناگرایی در پی ارائه تفسیری از صدق منطقی است که برحسب آن، گزاره‌ای را می‌توان صادق تلقی کرد که در نهایت مبتنی بر باورهای پایه‌ای یقینی از جمله بدیهیات و اولیات منطقی باشد که خود آنها دیگر هیچ ابتدایی جز بر صدق و بداهت ذاتی خودشان ندارند. در مقابل، انسجام‌گرایی معیار صدق و کذب یک باور یا گزاره را در سازگاری عرضی آن با مجموعه‌ای از باورها و گزاره‌های همسان و هم‌سنخ می‌بیند. پریشی که اکنون مجال طرح می‌یابد این است که آیا طرح پریش از تقابل میناگرایی با انسجام‌گرایی در روابط بین‌الملل - ولو به نحو تمثیلی و استعاری- نیز قابل توجیه است؟ در پاسخ می‌توان

نشانه‌هایی برای تأیید این مدعا ذکر کرد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود؛ اما پیش از آن باید متذکر شد که پرسش فوق جنبه مقدماتی دارد و پرسش اصلی راجع به زیربناد دوگانه سیاست خارجی آمریکا در خصوص این تقابل است که البته بعد از پاسخ مثبت به پرسش نخست، مجال طرح می‌یابد. به تعبیر دیگر، آنچه در ادامه می‌آید، ارزیابی میزان تطابق مفروضات نظری و اقدامات عملی سیاست خارجی منطقه‌ای دولت آمریکا درکنار تحلیل نشانه‌هایی است که ساختار آن را تشکیل می‌دهند.

همان‌طور که اشاره شد، سیاست خارجی آمریکا با چالش دوگانگی مواجه است؛ به نحوی که مفروضات نظری آن عمیقاً در تعارض با عملکرد این دولت قرار دارند؛ درحقیقت، آنچه امریکایی‌ها چند قرن است که آن را به عنوان اصول سیاست خارجی خود تبلیغ می‌کنند، نوعی لیبرالیسم آرمان‌گرایانه و اخلاقی است که غایت آن صلح بین‌المللی است؛ درحالی‌که آنچه در عمل اتفاق افتاده، اجرای رئالیسمی خشن، نهاجسی، جنگ‌طلبانه و توسعه‌طلبانه بوده است. یکی از نمودهای این تعارض و رویکرد دوگانه را در تقابل رهیافت‌های میناگرانه و انسجام‌گروانه دولت آمریکا می‌توان تشخیص داد، علت اساسی آن نیز یک چیز است و آن غلبه گرایش‌های پراگماتیستی و منفعت‌طلبانه و فایده‌گرایانه در نهاد زیست‌جهان امریکایی‌ها است.

دولت آمریکا ناگزیر از خروج از غرب آسیا است، حداقل به لحاظ نظامی تردیدی نیست که در آینده نزدیک، آمریکا در منطقه حضور نظامی نخواهد داشت. تاریخ سیاست خارجی آمریکا مؤید چالش دوگانگی و رویکردهای متناقض ازجمله میناگرایی و انسجام‌گرایی این دولت در منطقه بوده که نمود میناگرانه آن را می‌توان در تلاش آمریکا برای تبدیل ایران پیش از انقلاب به قدرت اول نظامی منطقه و مرجع سرکوب نیروهای ضدامریکایی تشخیص داد. به بیان دیگر، انگیزه امریکایی‌ها در فروش سلاح به دولت پهلوی دوم چیزی نبود جز تبدیل ایران به قدرت پایه منطقه که سایر قدرت‌ها ذیل این ژاندارم حافظ منافع آمریکا و صهیونیسم تعریف می‌شدند. این درحالی بود که چنین سیاستی که به شاه و سایر دولت‌های سرسپرده، حق و قدرت سرکوب نامحدود می‌داد، در تعارض محض با مفروضات نظری مذکور ازجمله تبلیغ آزادی و دموکراسی و چندجنبه‌گرایی بود. اما آنچه در حال حاضر شاهدهستیم نوعی ایجاد توازن قدرت در غرب آسیا است.

■ **موازنه‌قوا؛ نظم مطلوب آمریکا**

گفته شد که آمریکا ناگزیر از خروج از غرب آسیا است و به دنبال کاهش هزینه‌های این خروج و مهار قدرت ایران است. امریکایی‌ها قصد دارند این کار را از طریق ایجاد موازنه قوا میان قدرت‌های منطقه انجام دهند. نظم مطلوب آمریکا، دیگر نظمی میناگرایانه

نیروهای مقاومت عراق، انصارالله در یمن و دولت سوریه ازجمله اصلی‌ترین متحدان جمهوری اسلامی هستند ترکیه، مصر و قطر از جهاتی رقبای ایران محسوب می‌شوند و دولت صهیونیستی هم به عنوان دشمن ذاتی جمهوری اسلامی محسوب می‌شود. برخی کشورها مانند عربستان سعودی هم میان‌رقیب و دشمن در نوسان‌اند. متحدان منطقه‌ای آمریکا ازجمله برخی کشورهای حاشیه خلیج فارس و رقبای منطقه‌ای ایران مانند ترکیه و مصر کشورهای مستعد که آمریکا روی توان آنها برای مقابله با روند هژمون شدن جمهوری اسلامی در منطقه حساب باز کرده و ایران و متحدانش هم به عنوان اصلی‌ترین موانع تحقق نظم مطلوب امریکایی‌ها در آینده منطقه محسوب می‌شوند. صرف‌نظر از چالش‌ها و موانع منطقه‌ای ایجاد نظم مطلوب آمریکا، باید به مخالفان فرامنطقه‌ای آمریکا ازجمله چین و روسیه به عنوان دومین چالش اصلی پیش‌روی دولت آمریکا اشاره کرد. ناگفته نماند که مواردی که به عنوان ابزارها، ظرفیت‌ها و شرکای امریکایی به آنها اشاره شد مثل عربستان، رژیم صهیونیستی و ترکیه و... خود با چالش‌ها و مشکلات اقتصادی، سیاسی و امنیتی متعدد و عمیقی دست و پنجه نرم می‌کنند که درصورت ائتلاف نیز تعبیرکننده خواب امریکایی‌ها برای منطقه نخواهند بود.

